

فصلنامه علمی علوم حدیث

سال سی ام شماره ۴ (پیاپی ۱۱۸)

زمستان، ص ۱۵۲ - ۱۷۹

Ulumhadith

Thirty No 4

Winter (Dec-Feb2025)

مطالعه تطبیقی روایت «هلاک ناپذیری امت؛ از پیامبر ﷺ تا مسیح ﷺ»؛ در گفتمان حدیثی فریقین

حسین براتی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱

چکیده

در منابع روایی شیعه و اهل سنت، روایتی به نقل از پیامبر ﷺ نقل شده است که مضمون آن چنین است: «اقتی که آغاز آن من و پایان آن عیسی ﷺ باشد، هلاک نخواهد شد». در برخی نقل ها گونه‌ی دیگری از این گزاره وجود دارد که در آن، نام مهدی ﷺ به عنوان اوسط یا وسط این امت ذکر شده است. همچنین در برخی روایات شیعه، در کنار پیامبر ﷺ، دوازده امام ﷺ به عنوان اجزای این منظومه یاد شده‌اند. پرسش اصلی آن است که متن معیار و اصیل این گزارش کدام است؟ پژوهش حاضر با تکیه بر این مبنا که احادیث غالباً در خلأ صادر نشده‌اند و می‌توانند با رخداد های تاریخی و فضای گفتمانی عصر خود پیوند داشته باشند، به گونه‌شناسی، تبارشناسی و تحلیل جریان شناسانه نقل های مختلف این روایت می‌پردازد. روشن است که نتایج این بررسی می‌تواند در فهم دقیق تر مباحث آخر الزمان و مسئله مهدویت نیز اثرگذار باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد: ۱. در منابع اهل سنت، متن اصیل این گزاره در زمینه نبرد موته نقل شده و از طریق همان فضا قابل فهم است؛ ۲. در منابع شیعه، گزارشی که پیامبر ﷺ و امامان ﷺ را آغاز امت و عیسی ﷺ را پایان آن معرفی می‌کند، قابل ردیابی در بستر اندیشه امامت است و با مبانی کلامی شیعه سازگاری درونی دارد؛ ۳. این گزاره، هنگامی که در کنار روایت معروف اقتدای عیسی ﷺ به امام مهدی ﷺ در آخر الزمان قرار گیرد، معنای کاملاً قابل دفاعی پیدا می‌کند و ساختار آن از نظر اعتقادی و حدیثی منسجم به نظر می‌رسد؛ ۴. اما گزارشی که مهدی ﷺ را «اوسط» یا «وسط امت» معرفی می‌کند، در مقایسه با دو گزارش

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
(hosseinbarati@um.ac.ir)

یادشده، فاقد پشتوانه محکم سندی و تاریخی است و قرائن جدی بر ساختگی بودن آن دلالت دارد.

کلیدواژه‌ها: مسیح ﷺ، اصالت سنجی روایت، تبارشناسی نقل، نقد متن و سند، روایات آخرالزمان.

۱. طرح مسئله

حدیث در کنار قرآن همواره نقشی اساسی در شکل‌گیری جوانب مختلف فرهنگ اسلامی داشته است؛ این موضوع، محور شماری از تألیف‌ها و مجموعه‌ها بوده و در طی سده‌های متمادی در بوم‌های مختلف جهان اسلام مورد توجه قرار گرفته است. مذاهب و فرقه‌های گوناگون نیز در آن نقش داشته‌اند؛ ضمن آن‌که در طول دوره تاریخی خود، دچار آسیب‌هایی شده که شناسایی گونه‌های صحیح آن را اقتضا می‌کند.

در منابع روایی شیعه و اهل سنت، روایتی به چشم می‌خورد که با موضوعاتی همچون آخرالزمان، مهدویت، عیسی/مسیح و موعود گره خورده است و آن این‌که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «لَنْ تَهْلِكَ أُمَّةٌ أَنَا فِي أَوْلِيَّهَا وَعِيسَى فِي آخِرِهَا»؛ یعنی امتی که من اول آن و عیسی ﷺ آخر آن باشد، هلاک نمی‌شود. این روایت، گونه‌های دیگری نیز دارد. از آن جمله، در برخی روایات چنین نقل شده است: «كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلِيَّهَا وَالْإِنْتِئَاعَشْرَ مِنْ بَعْدِي مِنَ السُّعْدَاءِ أَوْلَى الْأَلْبَابِ وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا»؛ یا در روایت نخست، عبارت «الْمُهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» اضافه شده است.

این گزاره با آنچه در دو تا سه سده نخست هجری در موضوع آخرالزمان و احادیث آخرالزمانی مطرح شده، مرتبط به نظر می‌رسد. معنا و محتوای روایت و گونه‌شناسی آن در کتاب‌های حدیثی فریقین و این‌که این گزاره برای نخستین بار توسط چه افرادی و با چه بسامدی نقل شده است، موضوعی است که نیاز به واکاوی دارد.

از این رو، نوشتار حاضر می‌کوشد تبارشناسی این روایت را به ترتیب تاریخی از نخستین کتاب‌های حدیثی فریقین دنبال کرده و تحولات آن را به نمایش گذارد. با این توضیح که روایات اسلامی را نباید در خلأ تحلیل کرد، بلکه لازم است فضای صدور آن‌ها و مناسبات و ملاساتی که به آن اشاره دارند، تبیین و تشریح شود.^۱ فضاشناسی این روایات و بررسی این‌که

۱. روایات معصومان علیهم‌السلام بیشتر در پاسخ به پرسش یا برای رفع نیاز اشخاص و یا جامعه بوده است. فهم زمینه‌های صدور روایت از معصومان علیهم‌السلام موجب فهم بهتر سخن ایشان خواهد شد. مجموعه‌نگری احادیث موجب می‌شود که تمام متون در کنار هم قرار گیرند و سبب صدور آن‌ها نیز روشن شود (منطق فهم حدیث، ص ۱۹۲).

در چه گفتمانی مطرح شده‌اند، بسیار ضروری است. از این رو، بایسته است با رهیافتی از جنس «تشکیل خانواده حدیث» به یک متن معیار، که پشتوانه مستحکم‌تری دارد، دست یافت و هسته اصلی حدیث را از سایر گزارش‌ها متمایز کرد.

از طرفی، نتایج این پژوهش، به شرط توفیق، می‌تواند در ترسیم جایگاه موعود آخرالزمان اثرگذار باشد. شایان ذکر است که با وجود پژوهش‌های متعدد در حوزه مهدویت و مسیحیت، تاکنون درباره روایت مورد بحث، مقاله یا نوشتار خاصی منتشر نشده است.

۲. دوره‌های نقل حدیث «كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا...»

در این پژوهش، محدثان شیعه و اهل سنت را در ضمن سه دوره زمانی تقسیم‌بندی می‌کنیم و گونه‌های مختلف این گزاره را در هر یک از بافت‌های زمانی جستجو خواهیم کرد. دوران متقدمان همان پنج سده نخست هجری به شمار می‌آید که بخش قابل توجه حدیث شیعه و اهل سنت در آن جمع‌آوری گردیده و به رشته تحریر و تدوین درآمده‌اند. دوران متأخر را پس از عصر متقدمان در نظر می‌گیریم و در نهایت، یکی، دو سده اخیر را به عنوان دوره معاصر قلمداد می‌کنیم.

۱-۲. دوره متقدمان شیعه

۱-۱-۲. نقل ابن عقده

گزارش مربوطه، در میان کتاب‌های روایی شیعه برای نخستین بار در کتاب فضائل امیرالمؤمنین از ابن عقده بدین صورت آمده است:

قَالَ: أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ حَمَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَبَشِرُوا نَمَّ أَبَشِرُوا - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ غَيْثٍ لَا يُدْرِي أَوْلَهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ؟ إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ حَدِيقَةٍ أُطْعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامَا ثُمَّ أُطْعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامَا لَعَلَّ آخِرَهَا فَوْجٌ يَكُونُ أَعْرَضَهَا بَحْرًا وَأَعَمَّقَهَا طُولًا وَفَزَعًا وَأَحْسَنَهَا حَبًّا، وَكَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَآثْنَا عَشْرَمِنْ بَعْدِي مِنَ السُّعَدَاءِ وَأُولُوا الْأَلْبَابِ وَالْمَسِيحُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ آخِرَهَا؟ وَلَكِنْ يَهْلِكُ مَنْ بَيْنَ ذَلِكَ نَتَجَّ الْهَرَجِ لَيْسُوا مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُمْ»^۱

۱. مژده! مژده! - سه بار - مثل امت من، مثل باران است که انسان نمی‌داند اولش بهتر است یا آخرش و مثل امت من ←

چنان که گفته‌اند:

احمد بن محمد بن سعید کوفی همان ابن عقده کوفی است که از زیدیه و جارودیه است.^۱

نجاشی درباره وی می‌گوید:

او در میان اصحاب حدیث، شخصیتی جلیل‌القدر است و به حفظ (احادیث) شهرت دارد. در مورد حافظه و عظمتش نقل‌های گوناگونی روایت شده است. وی اهل کوفه و بر مذهب زیدیه جارودیه بود و بر همان عقیده نیز از دنیا رفت. اصحاب ما به موجب تعامل وی با ایشان و نیز به خاطر منزلت عظیم او و وثاقت و امانت‌داری‌اش از او یاد کرده‌اند.^۲

شیخ طوسی هم می‌گوید:

وثاقت، جلالت شأن و عظمت حافظه او، آشکارتر از آن است که نیاز به یادآوری داشته باشد. ما او را در زمره اصحاب خود یاد کرده‌ایم، به سبب کثرت روایاتش از آنان و تعامل با آنها و نیز تألیفاتی که برای آنان داشته است.^۳

شیخ در کتاب رجال نیز برویگی «جلیل‌القدر» و «عظیم‌المنزلة» بودن وی تأکید دارد.^۴ خطیب بغدادی نیز پدر ابن عقده را از زیدیان معرفی می‌کند؛ هرچند اشاره نمی‌کند که او به کدام شاخه زیدیان تعلق داشته است.^۵ جالب آن‌که وی اگرچه بر مذهب زیدیه است، اما حدیثی را که بردوازه امام دلالت دارد، نقل می‌کند. البته چنان‌که گفته‌اند:

زیدیه هرچند روایات دال بر ائمه اثناعشر را در جوامع روایی خود نقل کرده و بعضی از آنها را پذیرفته‌اند، به حصر امام در عدد معینی معتقد نیستند.^۶

توجه به سند این روایت، نشان از نقل آن توسط زیدیه و فرزند زید بن علی، یعنی حسین

→ مثل باغی است که یک سال، گروهی از آن اطعام می‌شوند و سال دیگر گروهی دیگر بهره‌مند می‌گردند. شاید در آخر آن، گروهی باشند با قدرت و مکنت بیشتر و فوائد و میوه‌های نیکوتر. آیا امتی که من و پس از من دوازده نفر سعادت‌مند و خردمند در آغاز آن باشیم و مسیح، عیسی بن مریم علیه السلام در آخر آن ممکن است هلاک شود؟ اما در این میان نسل آینده این هرج و مرج، هلاک خواهند شد. آن‌ها از من نیستند و من هم از آنان نیستم (فضائل امیرالمؤمنین، ص ۱۵۴).

۱. رجال الطوسی، ص ۴۰۹.

۲. رجال النجاشی، ص ۹۴.

۳. الفهرست، ص ۶۸.

۴. رجال الطوسی، ص ۴۰۹.

۵. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۹.

۶. امامت از دیدگاه امامیه و زیدیه، ص ۱۷۸.

بن زید دارد که دومین فرزند زید شهید بوده و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت کرده است.^۱

شیخ طوسی در رجال خود، نام او را در ضمن اصحاب امام صادق علیه السلام برمی شمرد.^۲ وی به عنوان راوی حدیث شهرت داشته است، هرچند ابن سعد به اجمال به این موضوع اشاره کرده و توضیح بیشتری درباره روایات او نیاورده است.^۳

روایاتی با گرایش شیعی از وی موجود است. از این رو، بعدها عالمان اهل سنت به روایاتش انتقاد کرده اند.^۴ در مورد قاسم بن محمد بن حماد، اطلاعاتی در دسترس نیست. غیاث بن ابراهیم، زیدی و بتیری مذهب معرفی شده^۵ و نجاشی او را ثقه می داند.^۶ بنابراین، نقطه ضعفی در شخصیت او - که به حدیثش اشکالی وارد شود - وجود ندارد.

۲-۱-۲. نقل شیخ صدوق

پس از ابن عقده، شیخ صدوق در برخی از آثارش، روایت یادشده را که در سند آن ابن عقده کوفی حضور داشت، نقل می کند. حدیث از این قرار است:

حَدَّثَنَا حَمَّزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله...

متن حدیث همان نقل امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است که در گزارش ابن عقده آوردیم.^۷ چنان که گفتیم، درباره «قاسم بن محمد» اطلاعاتی در دسترس نیست و مجهول به نظر می رسد. در سایر روایان، ضعف خاصی مشاهده نمی شود. از این گزارش نتیجه می گیریم که قدیمی ترین گونه نقل این گزاره در میان روایات شیعی،

۱. رجال النجاشی، ص ۵۲.

۲. رجال الطوسی، ص ۱۸۲.

۳. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۵۰۰.

۴. تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۷۷.

۵. رجال العلامة الحلی، ج ۱، ص ۲۴۵.

۶. رجال النجاشی، ص ۳۰۵.

۷. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۲؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۵-۴۷۶.

سخن از دوازده نفر از سعداء و اولوالالباب دارد. در دو گزارش ابن عقده و شیخ صدوق، هیچ سخنی از وسط بودن مهدی در میان نیست. نکته قابل توجه، حضور راویان زیدی مسلک در میان ناقلان این روایت است.

شیخ صدوق روایت دیگری نیز نقل می‌کند که در آن سخن از آخربودن مسیح است و امام علی علیه السلام و یازده فرزند ایشان در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الظَّالِقَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ أَبُو عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمَيْرِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ أَبِي الْمُثَنَّى النَّخَعِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا وَعَلِيٌّ وَأَحَدُ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي أُولُو الْأَلْبَابِ أَوْلَهَا وَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ أَخْرِهَا؟ وَ لَكِنْ يَهْلِكُ بَيْنَ ذَلِكَ مَنْ لَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي.^۱

از زید بن علی، از پدرش امام سجاد علیه السلام و ایشان از امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

چگونه هلاک می‌شود امتی که من و علی و یازده نفر از اولاد من - که همگی از اولوالالباب هستند - در آغاز آن و مسیح بن مریم در آخر آن باشد، لکن در این میان کسانی که از من نیستند و من هم از آن‌ها نیستم، هلاک خواهند شد.

هیچ‌یک از راویان، از نظر رجالی ضعیفی ندارند. فقط «ابوالمثنی نخعی» - که تنها از زید بن علی روایت نقل کرده - مجهول است و نامش در کتب رجالی شیعه یافت نمی‌شود. در منابع اهل سنت، ابن حبان در الثقات، وی را از اهل کوفه دانسته که از امام علی علیه السلام نقل حدیث می‌کرده است.^۲

در این روایت نام امام علی علیه السلام و یازده فرزند ایشان در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان اولین افراد یاد می‌شود و سپس عیسی علیه السلام به عنوان آخرین نفر به شمار می‌رود. این روایت را نیز زید بن علی نقل می‌کند. از این رو، گمانه ورود این روایت از طریق زیدیه، تقویت می‌شود.

در روایات صدوق، سخنی از مهدی علیه السلام نیست، در صورتی که در روایاتی که در ادامه خواهد آمد، نام مهدی علیه السلام نیز مشاهده می‌شود. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ۶۵؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. الثقات، ج ۴، ص ۲۲۴.

گفتمان حاکم بر روایات شیخ صدوق، حکایت از فصل ویژه‌ای در بحث مهدویت دارد؛ بدین معنا که لزوم پرداختن به این موضوع در عصر صدوق موجب شده تا وی بیش از سایر محدثان به مسئله آخرالزمان و روایات مهدوی اهتمام ورزد که نمونه بارز آن در کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمة قابل مشاهده است.^۱ به نوعی تلاش‌های او در جمع‌آوری روایات مهدویت، بیش از پیش موجب پیوند حضرت عیسی علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام گردیده است.^۲

۲-۱-۳. نقل خزاز قمی

پس از این عقده و صدوق، خزاز قمی این حدیث را دو مرتبه نقل می‌کند:

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ الْبَرْزَوِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمَّامِ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ بُرْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْلَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ يَحْيَى بْنِ مَنْقَدٍ [مَنْقَدٍ]، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَائْتْنَا عَشْرَمِنْ بَعْدِي أَنْتُمْهَا؟ إِنَّمَا يَهْلِكُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ مِيجَ [مِيجَ] الْهَرْجِ وَلَسْتُ مِنْهُمْ وَلَا هُمْ مِنِّي.

أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ هَدِيَّةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْفَضْلُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي نُوحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مَهَاجِرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ خَالِدِ الدِّمَشْقِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يَحْيَى الْحَسَنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ وَذَكَرَ نَحْوَهُ، وَهَذَا أَبُو قَتَادَةَ رَوَى عَنْهُ عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ، وَحَرِيزُ بْنُ سَعِيدٍ وَابْنُ الْمُسَيْبِ، وَيَحْيَى بْنُ مَنْقَدٍ [مَنْقَدٍ] وَهِشَامٌ.^۳

شایان توجه است که در این گزارش، سخنی از عیسی علیه السلام نیست و نقطه عطف روایت درباره امامان علیهم السلام است. البته این امر با توجه به موضوع کتاب کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر طبیعی به نظر می‌رسد. در حقیقت، گفتمان روایی خزاز قمی به خوبی حکایتگر این است که روایات نقل شده توسط وی بر روی موضوع «امامت» تأکید دارند. از این رو، با طرح این گزاره در ضمن گفتمان امامت، از تأکید بر آخربودن عیسی علیه السلام به مثابه یک مسئله

۱. چنان‌که گفته‌اند، روایات او در این زمینه نماینده روایات مکتب قم و ایران محسوب می‌شود؛ چیزی که در صورت عدم تدوین توسط وی از بین می‌رفت و دسترسی به آن‌ها اکنون ممکن نبود (روش نقد و بررسی روایات مهدویت، ص ۱۵۳).

۲. رک: «حضرت عیسی علیه السلام در گفتمان حدیثی شیخ صدوق»، ص ۲۷.

۳. کفایة الأثر، ص ۱۴۲.

آخرالزمانی کاسته شده و خبری از آن نیست.

این موضوع، یعنی تأثیرگفتمان بریادکرد و گزینش روایات، کاملاً طبیعی است و در روایات فریقین، می‌توان نمونه‌های دیگری برای آن یافت. در روایت دیگری که به نظرمی رسد خزاز قمی از استادش، شیخ صدوق، وام گرفته است، سخن از عیسی ع نیز به میان می‌آید:

۲. أَخْبَرَنَا الْمُعَاوِيَةُ بْنُ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْدُ بْنُ الزُّبَيْرِ الْمُخْذُومِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرَانُ بْنُ يَعْقُوبَ الْجَعْدِيُّ، عَنْ أَبِيهِ يَعْقُوبَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي يَحْيَى بْنِ جَعْدَةَ بْنِ هُبَيْرَةَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْأَيْمَةِ، فَقَالَ: عَدَدَ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِي آخِرُهُمُ الْقَائِمُ،^۱ وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: أَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا... كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَ الْإِنْتَا عَشْرَ مِنْ بَعْدِي مِنَ السُّعْدَاءِ أَوْلَى الْأَلْبَابِ، وَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا، وَ لَكِنْ يَهْلِكُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ نُسُجُ الْهَرَجِ لَيْسُوا مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُمْ.^۲

در میان راویان این روایت، احمد بن حسین بن سعید، متهم به غلو است. نجاشی و طوسی درباره او گفته‌اند:

هُوَ غَالٍ وَ حَدِيثُهُ يُعْرَفُ وَ يُبْكَرُ.^۳

۲-۱-۴. نقل شیخ طوسی

تطور تاریخی این روایت نشان می‌دهد که بعد از نقل گونه یادشده، به یک باره این حدیث شکل دیگری به خود گرفته که حاوی عبارت «الْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» است. شیخ طوسی در الغيبة و پس از وی طبری آملی در دلائل الإمامة از نخستین ناقلان آن به شمار می‌روند. از این رو، به نظرمی رسد، این گزاره حدیثی تا پیش از شیخ طوسی در کتاب‌های روایی شیعه جایگاهی نداشته است.

گزارش شیخ طوسی از این قرار است:

۱. عبارت «سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْأَيْمَةِ فَقَالَ عَدَدَ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِي آخِرُهُمُ الْقَائِمُ» در روایات قبلی وجود نداشت.

۲. همان، ص ۲۳۱.

۳. رجال النجاشی، ص ۷۷؛ الفهرست، ص ۵۵.

مَا أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ شَفِيَّانَ الْبَرْزُقَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْشَابُورِيِّ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ نَصْرَةَ بْنِ مُرَاجِمٍ، عَنِ ابْنِ لَهَيْعَةَ، عَنْ أَبِي قُبَيْلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ هَذَا، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بِهِ يَمْحَقُ اللَّهُ الْكُذِبَ، وَيُذْهِبُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ، وَبِهِ يُخْرَجُ ذُلُّ الرِّقِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ. ثُمَّ قَالَ: أَنَا أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَالْمَهْدِيُّ أَوْسَطُهَا، وَعَيْسَى آخِرُهَا وَبَيْنَ ذَلِكَ شَيْخٌ أَعْوَجٌ.^۱

تعجب از شیخ طوسی است که روایت را از عبدالله بن عمرو بن عاص (از مروجان اسرائیلیات)^۲ نقل می‌کند!

پس از شیخ طوسی، طبری آملی و پس از وی عالمان دیگری این گزاره را نقل کرده‌اند.^۳ چه بسا، جایگاه و نقش ویژه شیخ طوسی، به عنوان حلقه اتصال محدثان متقدم و متأخر، موجب آن شده تا محدثان بعدی نیز این گزاره را با اضافه «المهدی اوسطها» نقل کنند و حال آن‌که تعمق در گونه‌های مختلف این گزارش روایی - چنان‌که در ادامه خواهد آمد - مانع پذیرش این قسمت است.

البته شیخ طوسی، خود، عنوان کلی این روایت و سایر روایات بعدی آن را این‌طور بازگو کرده است:

فَأَمَّا الَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْمَهْدِيَّ يَكُونُ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

از این رو، به نظر می‌رسد که مقصود وی از نقل این حدیث، نه گزاره مورد بحث، بلکه قسمت «وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ هَذَا، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ...» باشد که در ضمن این روایت و سایر روایات پس از آن، بحث «المهدی فی وسطها» هم آمده است. پس می‌توان نقل وی از عبدالله بن عمرو بن عاص را چنین توجیه نمود که شیخ قصد داشته است، گزاره «مهدی علیه السلام از فرزندان علی علیه السلام محسوب می‌شود» را با نقل آن از طریق اهل سنت هم تقویت کند.

۱. الغيبة، ص ۱۸۵.

۲. وی نخستین کسی بود که بعد از وفات پیامبر ﷺ اسرائیلیات را رواج داد. (التفسیر والمفسرون، ج ۱، ص ۲۵۳).

۳. دلائل الإمامة، ص ۴۴۳؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۴۸۴.

۴. الغيبة، ص ۱۸۵.

۲-۲. دوره متقدمان اهل سنت

این حدیث در کتاب‌های روایی اهل سنت هم با دو تفاوت نقل شده است: نخست، این‌که سخن از دوازده نفر از اهل بیت علیهم‌السلام یا اولوالالباب در میان نیست و همچنین قید «المهدی فی وسطها» در متون کهن مانند «کتب سته» نیامده است.

در همین باره، نعیم بن حماد (م ۲۲۹ق) در کتاب الفتن و الملاحم - که از کتاب‌های قدیمی در موضوع غیبت به شمار رفته و حاوی گزارش‌ها و احادیثی درباره آخرالزمان است - در ضمن گزارشی با این سند: «حَدَّثَنَا نَعِيمٌ، ثَنَا بَقِيَّةُ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ عَمْرٍو، وَ أَبِي بَكْرٍ، عَنِ الْمَشَائِخِ، عَنْ كَعْبٍ» به نقل از کعب الأحبار از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

هنگامی که عیسی علیه السلام از تعداد اندک یارانش به خداوند شکوه نمود، خداوند فرمود: «إِنِّي زَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُتَوَفِّيكَ»، و کسی که من وی را بالا بردم نمی‌میرد. و من تو را بر دجال برمی‌انگیزم و تو او را می‌کشی. سپس بعد از آن، ۲۴ سال زندگی می‌کنی و...

سپس کعب می‌افزاید:

این مصداق سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «كَيْفَ تُهْلِكُ أُمَّةً أَنَا أَوْلَاهَا وَالْمَسِيحُ آخِرُهَا».^۱

طبری نیز در تفسیرش، مشابه این گزاره را به نقل از کعب الأحبار با این سند نقل می‌کند:

حَدَّثَنِي الْمُتَنِّي، قَالَ: ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ، قَالَ: ثَنَى مُعَاوِيَةُ بْنُ صَالِحٍ أَنَّ كَعْبَ الْأَخْبَارِ قَالَ: «...».^۲

تاکنون گزاره نقل شده، تنها به کعب الاحبار مستند شده و سبب، فضا و بافتار صدور روایت نیز پوشیده است. در واقع، در این روایات، هیچ قرینه‌ای بر فهم بافتار این حدیث وجود ندارد؛ اما پس از نقل ابن حماد و طبری، به گزارشی از حکیم ترمذی در نوادر الأصول برمی‌خوریم که کمک شایانی به فهم روایت می‌کند:

حکیم ترمذی (م ۳۲۰ق) در بابی تحت عنوان: «فِي أَنَّ خَيْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَاهَا وَآخِرُهَا اسْتِقَامَةٌ» روایاتی از جمله روایت مورد بحث را بدین صورت یادآور شده است:

۱. الفتن، ج ۲، ص ۵۷۸. مطابق این گزارش، ناقل این گزاره، کعب الأحبار از رواج دهندگان اسرائیلیات است. (رک: أضواء على السنة المحمدية، ص ۱۵۴)

۲. جامع البيان، ج ۵، ص ۴۴۹.

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَيْرُ أُمَّتِي أَوْلَاهَا وَآخِرُهَا، وَفِي وَسْطِهَا الْكَدْرُ». وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ عُمَرَ: «مَثَلُ أُمَّتِي مَثَلُ الْمَطْرِ لَا يَدْرِي أَوْلُهُ خَيْرٌ أَوْ آخِرُهُ». وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ... تَأْجَبُ مِنْهُ مَا تَأْجَبُ مِنْهُ: فَكَيْ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ وَهُمْ حَوْلَهُ، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكُمْ: فَقَالُوا: «وَمَا لَنَا لَا نَبْكِي وَقَدْ قُتِلَ خِيَارُنَا وَأَشْرَافُنَا وَأَهْلُ الْفَضْلِ مِنَّا؟» قَالَ: «لَا تَبْكُوا، فَإِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي مَثَلُ حَدِيقَةٍ، قَامَ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا فَاجْتَثَّ رَوَاضِيبَهَا، وَهَيَّا مَسَاكِينَهَا، وَحَلَقَ سَعْفَهَا، فَأَطْعَمَتْ عَامًّا فَوْجًا، ثُمَّ عَامًّا فَوْجًا، ثُمَّ عَامًّا فَوْجًا، وَلَعَلَّ آخِرَهَا طَعْمًا يَكُونُ أَجْوَدَهَا فِتْوَانًا وَأَطْوَلُهَا شِمْرًا، وَالَّذِي بَعْتَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لِيَجِدَنَّ ابْنُ مَرْيَمَ فِي أُمَّتِي خَلْقًا مِنْ حَوَارِيهِ». وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «لَيُذْرِكَنَّ الْمَسِيحُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَقْوَامًا إِنَّهُمْ لَمِثْلُكُمْ أَوْ خَيْرٌ مِنْكُمْ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَلَنْ يُخْزِيَ اللَّهُ أُمَّةً أَنَا أَوْلَاهَا وَالْمَسِيحُ آخِرُهَا»^١.

مطابق این گزارش قدیمی، عبدالله بن سمره به پیامبر ﷺ می گوید: پرچم نبرد موته را زید بن حارثه به دست داشت، او جنگید و کشته شد، سپس جعفر بن ابی طالب و پس از وی عبدالله بن رواحه پرچم را گرفته و کشته شدند و سرانجام خالد بن ولید، پرچم را گرفت و... اصحاب پیامبر ﷺ در اطراف آن حضرت، گریستند. حضرت، علت گریستن را جویا شد. گفتند: چرا نگریم در حالی که بهترین افرادمان و بزرگانمان را از دست داده ایم؟ رسول خدا ﷺ آن ها را از گریستن بازداشته و فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد، پسر مریم در میان امت من، جانشینانی از یاران خاص خود (حواریون) خواهد یافت.

همین گزارش در مقاتل الطالبيين هم آمده است؛ با این تفاوت که در آن، سخنی از «لَيُذْرِكَنَّ الْمَسِيحُ...» در میان نیست، بلکه فقط تا پایان «لَيَجِدَنَّ ابْنُ مَرْيَمَ فِي أُمَّتِي خَلْقًا مِنْ حَوَارِيهِ» نقل شده است.^٢

ابن ابی شیبه هم در ضمن حدیثی، قضیه جنگ موته را با این سند نقل می کند:

عِيسَى بْنُ يُونُسَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ عَمْرٍو السَّكْسَكِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ نَفِيرٍ قَالَ: لَمَّا اسْتَدَّ حَزْنُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...

با این تفاوت که به جای «تهلک»، تعبیر «بخزی» به کار رفته است:

وَلَنْ يُخْزِيَ اللَّهُ أُمَّةً أَنَا أَوْلَاهَا وَالْمَسِيحُ آخِرُهَا.^٣

١. نوادر الأصول، ج ٢، ص ٩٣.

٢. مقاتل الطالبيين، ج ١، ص ٣١-٣٢.

٣. المصنف، ج ٧، ص ٤١٤؛ ج ٤، ص ٢٠٦.

حاکم نیشابوری حدیث مرتبط با فضای نبرد موته را با این سند نقل می‌کند:

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ إِسْحَاقَ، أُنْبَاءُ مُحَمَّدُ بْنُ شَادَانَ الْجَوْهَرِيُّ، ثنا زَكَرِيَّا بْنُ عَبْدِ يَسَى، ثنا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ...^۱

و سپس می‌افزاید:

هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ.

ذهبی در تعلیقی که نسبت به این حدیث دارد، از این حدیث این‌گونه یاد می‌کند:

ذَا مُرْسَلٌ، وَهُوَ خَيْرٌ مُنْكَرًا.^۱

این روایت، نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ بعد از به شهادت رسیدن زید بن حارثه در جنگ موته^۲ به منظور تسلی خاطر مسلمانان چنین وعده داده که بعد از شما اقوامی که مثل شما یا بهتر از شما هستند، مسیح ﷺ را درک می‌کنند و سپس فرموده است:

خداوند، امتی را که من در آغاز آن و مسیح در پایان آن باشد، خوار نمی‌کند.

از بافت صدور این حدیث نیز نباید چشم‌پوشی کرد. مطابق گزارش‌های تاریخی، جنگ موته و پس از آن، تبوک، با قبایل مسیحیت سرزمین شامات انجام گرفت.^۳

به نظر نگارنده، یادکرد مسیح با فضای این جنگ مرتبط است و پیامبر ﷺ با یادکرد مسیح، به خوبی در پی ایجاد نوعی قرابت بین مسلمانان و مسیحیان بوده است تا بدین وسیله، هم نیرومندی مسیحیت و پیروی آنان از عیسی مسیح ﷺ در نظر گرفته شود و هم قدرت اسلام را در جهت مقابله با این دسته - که در اصل، پیروان حقیقی مسیح به حساب نمی‌آیند - نشان دهد؛ چنان‌که بعدها مسلمانان توانستند به رغم نیرومندی و قدرت مسیحیان در آن نواحی، آن‌ها را در جنگ تبوک شکست دهند. بنابراین، یادکرد این گزاره در بحبویه نبرد موته^۴ می‌تواند نشان از توجه ویژه پیامبر ﷺ به ناکامی دشمن در جهت پیشبرد

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۳.

۲. جنگ موته (۸ق) از جمله نبردهایی است که پیامبر ﷺ در آن حضور نداشتند، بلکه فرماندهی لشکر به جعفر بن ابی طالب، سپس به زید بن حارثه و پس از وی به عبدالله بن رواحه سپرده شد (تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۶۱۵).

۳. همان، ج ۱، ص ۶۴۴ و ۶۱۴.

۴. نبرد موته، نخستین برخورد مسلمانان در مرز عربستان با رومیان و مسیحیان خارج از عربستان بود که در عهد خود رسول خدا واقع گردید و چند برخورد نظامی در موته و تبوک با شامیان رخ داد که آن روزها جزو متصرفات رومیان و از اقماران آن امپراتوری به شمار می‌رفت («شام بزرگ»، ص ۵۵).

اهداف خویش باشد؛ بدین معنا که شکست مسلمانان در ظاهر، چیزی را تغییر نخواهد داد و تلاش آن‌ها در نهایت، موجب پیروزی در این نبرد خواهد شد.^۱

در حقیقت، پیروزی نهایی از آن مسلمانان است و از طرفی تلاش رومیان نبرد موته نافرجام بوده و به ثمر نخواهد نشست؛ زیرا در واقع آن‌ها پیروان حقیقی عیسی مسیح علیه السلام هم به حساب نمی‌آیند و عیسی علیه السلام نیز در حقیقت، فردی از این امت بوده و در پایان آن به عرصه خواهد آمد و نقش مهمی در آخرالزمان ایفا خواهد کرد (این نقش، در ادامه، تبیین خواهد شد).

با چشم‌پوشی از اختلاف در سند این حدیث، متن معیار این گزاره حدیثی را باید در جریان این قضیه تاریخی جستجو کنیم. از طرفی گزاره نقل شده در احادیث شیعه را نیز بدین صورت تبیین کنیم که بعدها امامان شیعه از این گزاره نه در بافت مباحث آخرالزمانی و مهدویت، بلکه در گفتمان مسئله اصل امامت بهره برده‌اند؛ بدین معنا که افزوده تعبیر «اثنا عشر»، در کنار نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نشان از تأکید بر موضوع دوازده امام دارد، هرچند این قسمت در حدیث نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توسط اهل سنت نیامده است.

البته طبیعی است که در آن بستر تاریخی و در بحبوحه نبرد موته، یادکرد دوازده امام موضوعیت هم نداشته است. از این رو، بعدها این گزاره حدیثی با افزوده «اثنا عشر» از جانب امامان شیعه نیز نقل شده است، تا برای تثبیت گفتمان امامت نیز به کار آید. از طرفی، افزودن «المهدی فی وسطها / اوسطها» شک برانگیز است و نمی‌توان برای آن اصلاتی قائل شد. بنابراین، متن معیار این حدیث در دو نقل شیعه و اهل سنت به خوبی حکایت از دو بستر خاص دارد.

۲-۲. دوره متأخران اهل سنت^۲

به نظرمی رسد گونه‌های دیگر گزاره مورد بحث بعدها با توجه به همان هسته اصلی

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ضمن غزوه تبوک توانست تا با قبایل عرب مسیحی نواحی جنوبی شامات ارتباط برقرار کرده و معاهداتی را از موضع برتر با آنان امضا کند. امکان نفوذ اسلام در قبایل عرب آن نواحی زمینه فراوانی داشت؛ زیرا با وجود نیرومندی مسیحیت در آن نواحی، اعراب به صورت طبیعی خود را تحت سلطه رومیان می‌دیدند. این می‌توانست واکنش مثبتی را در آن دیار به نفع اسلام به وجود آورد. بعدها نیز، صرف نظر از قدرت نظامی رومیان بر اعراب، آن نواحی در برابر دین اسلام و پذیرش آن، مقاومت بسیار محدودی داشتند (همان، ج ۱، ص ۶۵۳).

۲. در تقسیم‌بندی متقدمان، نخست از شیعه و پس از آن از اهل سنت سخن گفتیم، اما در این جا اقتضای سیر بحث موجب شد تا نخست از جایگاه این گزاره نزد متأخران اهل سنت و سپس از شیعه یاد کنیم.

و اولیه، از جانب صحابه نقل شده و در مواردی نقل به معنا نیز شده‌اند و در گفتمان‌های دیگری هم مورد تمسک قرار گرفته‌اند. چنان‌که بعدها دانی، این حدیث را از حدیثه از پیامبر ﷺ در ضمن گفتاری طولانی و در بافتاری کاملاً آخرالزمانی این‌گونه نقل می‌کند:

قَالَ حُدَيْفَةُ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَفْلَحَتْ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَعِيسَى آخِرُهَا»^۱.

پس از وی این حدیث را ابن عساکر در معجم الشیوخ از استادش طیب بن ابی سعید و در نهایت به نقل از ابن عباس از پیامبر ﷺ چنین نقل می‌کند:

كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا فِي أَوْلَاهَا وَعِيسَى فِي آخِرِهَا»^۲.

البته خود او در مورد این حدیث می‌نویسد:

هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ جَدًّا»^۳.

در این دوران، گونه حدیثی دیگری وارد منابع حدیثی می‌شود که حاوی عبارت «المهدی فی وسطها» است و در ادامه به آن می‌پردازیم:

۱-۲-۲. نقل گونه «المهدی فی وسطها»

برای نخستین بار، ابونعیم اصفهانی از ابن عباس نقل می‌کند که مهدی در وسط امت قرار دارد. سیوطی این گزارش را این‌گونه نقل می‌کند:

لَنْ تَهْلِكَ أُمَّةٌ أَنَا فِي أَوْلَاهَا، وَعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فِي آخِرِهَا، وَالْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا (أَبُونَعِيمٍ فِي أَحْخَارِ الْمَهْدِيِّ) عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ»^۴.

ما به کتاب أخبار المهدی دسترسی نداریم و این کتاب، مستقلاً به دست ما نرسیده است. از این رو، به طور قطع نمی‌توانیم این گزاره را به وی نسبت دهیم. سیوطی در الحاوی للفتاوی، کتاب العرف الوردی فی احادیث المهدی از ابونعیم اصفهانی را نقل می‌کند و حدیث مورد بحث را هم به وی نسبت می‌دهد:

وَأَخْرَجَ أَبُو نَعِيمٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ تَهْلِكَ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا، وَعِيسَى

۱. السنن الواردة، ج ۵، ص ۱۰۸۹.

۲. معجم الشیوخ، ج ۱، ص ۴۵۱.

۳. همان.

۴. الفتح الکبیر، ج ۳، ص ۳۳.

ابن مَرِيَمَ فِي آخِرِهَا، وَالْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا».^۱

ابن اثیر (م ۶۳۰ق) هم در جامع الاصول این گزاره را بدین صورت بازگو کرده است:

وَإِنَّهُ لَا مَهْدِيَّ إِلَّا عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ، وَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِهِ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ. قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَنْ تَهْلِكَ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا، وَمَهْدِيُّهَا أَوْسَطُهَا، وَالْمَسِيحُ آخِرُهَا.^۲

محقق کتاب، به خوبی این حدیث را منکر و مخالف احادیث صحیح می داند.^۳

همچنین حدیث دیگری بدین گونه نقل می کند:

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أُبَشِّرُوا وَأُبَشِّرُوا... كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَالْمَهْدِيُّ وَسْطُهَا وَالْمَسِيحُ آخِرُهَا؟ وَلَكِنْ بَيْنَ ذَلِكَ فَيْحٌ أَعْوَجٌ، لَيْسُوا مِنِّي، وَلَا أَنَا مِنْهُمْ».^۴

مشاهده می کنیم که عبارت «الْمَهْدِيُّ وَسْطُهَا» دقیقاً در میان آن متن قبلی جای گرفته است. خطیب تبریزی هم همین متن دومی را گزارش کرده است.^۵ سپس سیوطی در جامع الاحادیث سه حدیث نقل می کند که در دو حدیث نامی از مهدی نیست^۶ و در حدیث سوم، عبارت «الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي وَسْطِهَا» را هم نقل می کند.^۷ و در همین کتاب، در قسمت مسند امام علی عليه السلام آورده است:

يَا عَلِيُّ، كَيْفَ تُهْلِكُ اللَّهُ أُمَّةً أَنَا أَوْلَاهَا وَمَهْدِيُّنَا أَوْسَطُهَا وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا؟^۸

گنجی شافعی، حدیث «لَنْ تَهْلِكَ أُمَّةٌ أَنَا فِي أَوْلِيَّهَا، وَعَيْسَى فِي آخِرِهَا، وَالْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» را به نقل از ابن عباس نقل می کند و سپس می گوید:

هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ، رَوَاهُ الْحَافِظُ ابْنُ أَبِي عَوَالِيهِ.^۹

در حدیث مورد بحث، دو مطلب نیاز به دقت فزون تری دارد: نخست، افزوده عبارت

۱. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۷۴.

۲. جامع الاصول، ج ۹، ص ۲۰۱.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۰۲.

۵. مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۷۰.

۶. جامع الاحادیث، ج ۱۸، ص ۲۳۸؛ ج ۱۵، ص ۴۳۹.

۷. همان.

۸. همان، ج ۳۱، ص ۳۶۵.

۹. البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۵۰۸.

«الْمَهْدِيُّ وَسَطُهَا» و دیگری نادیده گرفتن و یا حذف عنوان «اهل البیت» از روایت است که در ادامه آن‌ها را بررسی می‌کنیم:

۲-۲-۲. جعلی بودن گزاره «المهدی فی وسطها»

چنان‌که پیداست، یادکرد اضافه مورد نظر در ضمن حدیث مزبور سند درستی ندارد. به علاوه، آن‌که نام مهدی علیه السلام در میانه این روایت نه تنها با سیاق هر دو متن معیار برگزیده، سازگاری ندارد، بلکه چندان عقلایی هم نیست؛ بدین معنا که چه در بافتار جنگ موته - که روایات قدیمی اهل سنت بر آن دلالت دارد - و چه در روایات شیخ صدوق - که در بافتار و گفتمانی شیعی وارد شده است - نیاز چندان به یادکرد مهدی علیه السلام نیست.

در روایات شیعه، وقتی نام مهدی علیه السلام در میان دوازده نفر از اهل بیت یا به تعبیر روایت، «سعداء» یا «اولوالالباب» مطرح است، دیگر چه ضرورتی در اشاره به اوسط بودن ایشان یا حتی آخربودن ایشان است؟ بنابراین، معتقدیم هر دو روایت مطرح شده در اهل سنت و شیعه می‌تواند در جای خود صحیح بوده و در عین حال تکمیل‌کننده هم نیز باشند.

برخی از دانشمندان علم حدیث در این زمینه به خوبی اظهار نظر نموده و عبارت «الْمَهْدِيُّ وَسَطُهَا» را صحیح به شمار نیاورده‌اند. البانی پس از «منکر» خواندن روایت نقل شده توسط ابن عساکر، در ضمن خدشه در برخی از راویان آن می‌نویسد:

هذا سند مظلم.

و در ادامه نیز طریق دیگری که ابن عساکر روایت را به وسیله آن نقل می‌کند، «منکر» به شمار می‌آورد.^۱

البانی، نادرستی این گزاره را بدین صورت بیان می‌کند:

ظاهر آن نشان می‌دهد که بین مهدی علیه السلام و عیسی علیه السلام فاصله است و حال آن‌که در حدیث دیگری آمده است که آن دو در دمشق دیدار می‌کنند و عیسی علیه السلام به مهدی علیه السلام اقتدا می‌کند. پس چگونه ممکن است مهدی علیه السلام در وسط امت و عیسی علیه السلام در آخر آن باشد؟!

سپس می‌گوید:

ابن عساکر، حدیث را با سند ذیل: «عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ الصَّحَّاحِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ

۱. سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة، ج ۵، ص ۳۷۱.

عَيَّاشٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ نُفَيْرٍ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِي، مَرْفُوعًا بِهِ» و بدون عبارت «وسطها» نیز نقل کرده است.

وی سپس می نویسد:

وَهَذَا وَإِنْ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الصَّوَابِ؛ فَإِنَّهُ ضَعِيفٌ جِدًّا، فَإِنَّ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ فِيهِ أَبُو حَاتِمٍ: كَذَّابٌ.^۱

وی در جای دیگری نیز حدیث «الْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» را ساختگی به شمار آورده است.^۲ یکی از پژوهشگران معاصر، وسط قرار گرفتن نام مهدی علیه السلام را مخالف با آخر بودن عیسی علیه السلام دانسته و تأویل آن به این صورت که مراد از وسط، ما قبل آخر باشد را تأویلی ضعیف قلمداد کرده و معتقد است تعبیر «الْمَهْدِيُّ وَسْطُهَا» در بیشتر روایات وجود ندارد.^۳ وی اضافه می کند که شاید اصل آن چیزی که در اخبار آمده این باشد:

الشُّهَدَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي وَسْطِهَا.^۴

البته قسمت آخر سخن کورانی چندان موجه به نظر نمی رسد؛ چرا که در متن روایات مربوطه، عبارت «الشُّهَدَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي...» وجود نداشت. چه بسا منظور وی همان نقلی باشد که حاوی نام اهل بیت علیهم السلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بود. این حدیث را ابن المغازی هم در کتاب مناقب علی آورده است^۵ که ابن تیمیه درباره آن می گوید:

وَأَمَّا نَقْلُ ابْنِ الْمَغَازِلِيِّ الْوَاسِطِيِّ فَأَضْعَفُ وَأَضْعَفُ، فَإِنَّ هَذَا قَدْ جَمَعَ فِي كِتَابِهِ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْمُؤْضِعَاتِ مَا لَا يَخْفَى أَنَّهُ كَذِبٌ عَلَى مَنْ لَهُ أَدْنَى مَعْرِفَةٍ بِالْحَدِيثِ....^۶

هرچند غرض ورزی ابن تیمیه در تضعیف برخی آثار به خاطر نقل فضایل امام علی علیه السلام، بر کسی پوشیده نیست، اما از کلام وی در این جا می توان به عنوان یک قرینه بهره برد. بستوی نیز ضمن اشاره به نقل این گزارش در کتاب "ینابیع المودة" می نویسد: این کتاب

۱. سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة، ج ۵، ص ۳۷۱.

۲. ضعیف الجامع الصغیر و زیادته، ص ۶۹۰.

۳. معجم أحادیث الإمام المهدي، ج ۱، ص ۵۲۷.

۴. همان.

۵. مناقب أمير المؤمنين، ص ۴۶۱.

۶. منهاج السنة النبویة، ج ۷، ص ۱۵.

مملو از روایاتی است که جایگاه و سند درستی ندارد. کاش می دانستم در کدام یک از نسخه های صحیحین این حدیث آمده است؟ جز آن که سیوطی آن را به کتاب "اخبار المهدی" از ابو نعیم نسبت داده و خودش آن را تضعیف کرده است.^۱

حاصل آن که، عبارت «الْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» توسط عالمان اهل سنت نیز طرد شده و آن را ساختگی به شمار آورده اند. به باور نگارنده، نسبت یافتن آن به ابن عباس نیز گمانه وضع آن در دوران عباسیان را تقویت می کند؛ چنان که به تعبیر برخی پژوهشگران، در روایات ساختگی که برخی از آن ها از ابن عباس نقل شده، بر مهدویت عباسیان تأکید گردیده است. وجود القابی مانند سفاح، منصور، مهدی، هادی و رشید، نشان از نوعی باور به مهدویت و رشد و خونریزی مهدیانه به قصد نابودی ظلم و ستم دارد.^۲

انتخاب نام محمد و لقب مهدی برای سومین خلیفه عباسی از سوی پدرش منصور هم بدون دلیل نیست. منصور عباسی در مقابل مهدی نامیدن محمد بن عبدالله (نفس زکیه) گفته است: «مهدی، فرزند من است». بنابراین، تلاش منصور برای جعل حدیث درباره مهدویت فرزندش به هدف تحمیق مردم عادی دیده می شود.^۳

از این رو، با توجه به برداشت های ناصواب عباسیان در جهت تطبیق مسئله مهدویت، بعید نیست، عبارت اضافی در این روایت هم به گونه ای پی ریزی شده تا به مقصود این افراد کمک کند.

۲-۳. حذف عنوان «اهل بیت ﷺ» از روایت

یادکرد روایت، توسط شیخ صدوق و تأکید بر همراهی اهل بیت ﷺ با پیامبر ﷺ به عنوان فرد نخستین امت، این پنداره را تقویت می کند که چه بسا در منابع روایی اهل سنت، واژه اهل بیت ﷺ حذف شده و به جای آن «الْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» آمده و گزارش حاوی نام اهل بیت ﷺ به تدریج در هیچ یک از آثار حدیثی اهل سنت بیان نشده است. به واقع، می توان با مقایسه میان تعبیرهای مختلف این روایت، نتیجه گرفت که مقداری از روایت حذف شده و به جای آن مطلب دیگری اضافه شده است.

در گونه دیگری از این گزاره حدیثی، نه از مسیح و نه از مهدی، سخنی در میان نیست،

۱. المهدی المنتظر، ص ۱۳.

۲. مهدیان دروغین، ص ۷۲.

۳. رک: همان، ص ۷۴.

بلکه تنها از دوازده خلیفه سخن به میان آمده است. ابن حجر عسقلانی این حدیث را نه از جانب پیامبر ﷺ که به نقل از شخصی به نام ابوجلد^۱ نقل می‌کند:

أَنَّه لَا تَهْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ حَتَّى يَكُونَ فِيهَا اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ يَعْمَلُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ، مِنْهُمْ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ يَعِيشُ أَحَدُهُمَا أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَالْآخَرُ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَيَكُونُ خُلَفَاءَ بَعْدَهُمْ لَيْسُوا مِنْهُمْ.^۲

۲-۳. دوره متأخران شیعه

اربلی در قرن هفتم در کتاب کشف الغمّة بابی با عنوان «لَنْ تَهْلِكَ أُمَّةٌ أَنَا فِي أَوْلَاهَا، وَعَيْسَى فِي آخِرِهَا، وَالْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» گشوده و حدیث را از ابن عباس نقل می‌کند.^۳ آملی هم گزاره «الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي وَسْطِهَا» را به نقل از ابن عباس آورده است.^۴ گفتمان جدلی موجود در کتاب‌هایی چون دلائل الإمامة طبری، کشف الغمّة اربلی و...^۵ موجب آن شده تا ایشان این دست روایات را، به ویژه اگر از جانب اهل سنت نقل شده باشد، یادآور شوند. البته در این میان، مختصر البصائر^۶ و الصراط المستقیم^۷ و بعدها شیخ حرعاملی در اثبات الهداة^۸ هر دو گزاره، یعنی با اضافه «الْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» و بدون آن را نقل کرده‌اند. اربلی (م ۶۹۳ق) و گنجی شافعی (م ۶۵۸ق) هر دو با پذیرش گزاره «الْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» در پی توجیه معنایی آن برآمده و می‌نویسند:

آخر بودن حضرت عیسی ﷺ، به این معنا که وی بعد از حضرت مهدی ﷺ می‌ماند، به دلایلی صحیح نیست:

اولاً، پیامبر ﷺ فرموده است: در حیات پس از مهدی ﷺ، لذت و خیری نیست؛ ثانیاً، حضرت مهدی ﷺ امام آخر الزمان است و در هیچ یک از احادیث، امام دیگری بعد از ایشان معرفی نشده است.

۱. نام او «جیلان بن فروة الأسدی» است و غالب عالمان اهل سنت او را در حدیث ضعیف دانسته‌اند (رک: موسوعة فی احادیث الإمام المهدی، ص ۳۶۷-۳۶۸).
۲. المطالب العالیة، ج ۱۸، ص ۳۴۸.
۳. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۸۴.
۴. دلائل الإمامة، ص ۴۴۳.
۵. بدین معنا که این محدثان قصد داشته‌اند، بخشی از آموزه‌های شیعه را از طریق اهل سنت نیز نقل کنند.
۶. مختصر البصائر، ص ۴۷۶-۴۷۷.
۷. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۱۰؛ ج ۲، ص ۲۵۴.
۸. اثبات الهداة، ج ۲، ص ۴۵؛ ج ۵، ص ۱۲۲ و ۲۲۷.

از طرفی ممکن نیست که مردم بعد از ایشان بدون امام بمانند. اما امام امت بودن عیسی علیه السلام، با فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «بعد از مهدی، خیری در زندگی نیست»، ناسازگار است؛ زیرا اگر حضرت عیسی علیه السلام در میان قومی باشد، معنی ندارد که خیر از میان آن‌ها برود و اگر منظور، نیابت وی از حضرت مهدی علیه السلام باشد، با مقام پیامبری وی سازگاری ندارد و اگر بگویند: عیسی علیه السلام مستقلاً بر مردم امامت خواهد کرد، باز هم صحیح نیست؛ زیرا این توهم برای عوام امت اسلام پیش می‌آید که دین اسلام به آیین مسیحیت انتقال یابد و این کفر است. بنابراین، معنای روایت این است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من نخستین دعوت‌کننده به اسلام هستم و مهدی در وسط و عیسی در آخر آن خواهد بود». البته ممکن است مقصود از «المَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» این باشد که حضرت مهدی علیه السلام بهترین امت اسلام است، زیرا او امام امت است و بعد از ظهور او، حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود آمده و او را تصدیق کرده و به امام علیه السلام کمک نموده و صحت ادعای امام علیه السلام را برای مردم اثبات می‌کند. شاید مراد این باشد که آمدن حضرت مهدی علیه السلام قبل از نزول حضرت عیسی علیه السلام است. بنابراین، حضرت مهدی علیه السلام در میانه خواهد بود و منظور از آن، ما قبل آخر است و میانه حقیقی نیست. چون حضرت عیسی علیه السلام بعد از حضرت مهدی علیه السلام می‌آید. پس آخرین محسوب می‌شود و همراهی وی با حضرت مهدی علیه السلام منافاتی ندارد.^۱

پس از دوره متأخران، گونه «المَهْدِيُّ وَسْطِهَا» در آثار محدثان شیعه بازتاب فراوان یافته است. ابن بطریق،^۲ شیخ حرعاملی،^۳ بحرانی،^۴ علامه مجلسی^۵ و یزدی حائری^۶ نیز حدیث را از سنن النسائی نقل می‌کنند و حال آن‌که در سنن نسائی موجود، چنین مطلبی یافت نمی‌شود.^۷

۱. کشف الغمة، ص ۴۸۴؛ البیان فی أخبار صاحب الزمان، ج ۱، ص ۵۰۹.

۲. عمدة عیون صحاح الأخبار، ص ۴۳۴.

۳. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۳۷-۲۳۸.

۴. حلیة الأبرار، ج ۶، ص ۴۳۴؛ بهجة النظر، ص ۱۶۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۶۸.

۶. الزام الناصب، ج ۱، ص ۳۰۶.

۷. کتاب عقد الدرر از مقدسی شافعی مذهب هم این حدیث را به المسند احمد بن حنبل هم نسبت می‌دهد (عقد الدرر، ص ۱۹۷) و حال آن‌که در این کتاب نیز چنین حدیثی مشاهده نمی‌شود.

حاصل آن که، گزارش شیخ صدوق به حاشیه رفته است و حدیث حاوی گزاره «المَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» بیشتر بازگویی شود؛ در صورتی که اگر چنین مطلبی از نظر شیخ صدوق و دیگر عالمان بزرگ شیعی مورد قبول بود، دست کم، صدوق آن را در کتاب کمال الدین و تمام النعمة، با توجه به وجود طیف وسیعی از روایات مهدوی در این کتاب، نقل می کرد و حال آن که وی به این موضوع - که مهدی در وسط این امت قرار دارد - اشاره نکرده است و اثری از آن در سایر منابع مهم حدیثی شیعه همچون الکافی کلینی نیز مشاهده نمی شود. دلیل این امر می تواند ورود بیش از پیش این حدیث به حوزه مهدویت باشد. در واقع، آنچه تا پیش از این به عنوان متن معیار در کتاب های حدیثی شیعه بازتاب یافته، نقل شیخ صدوق است؛ اما پس از وی، این گزاره جای خود را به روایات «المَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» داده و محدثان متأخر هم ابایی از نقل گزارشی که حاوی نام مهدی باشد نداشته اند.

۲-۴. دوره معاصران

در عصر حاضر، رویکرد برخی از عالمان، پذیرش بی چون عبارت «المَهْدِيُّ أَوْسَطُهَا» بوده است. از این رو، در پی توجیه معنایی آن نیز برآمده و سعی کرده اند منظور از وسط بودن مهدی عجل الله فرجه را توضیح دهند. بی شک، عدم توجه به پیشینه آن، موجب این پذیرش است؛ در صورتی که تبارشناسی این روایات، به خوبی بر عدم اصالت این گزاره گواهی می دهد. قندوزی در ینایع المودة گزاره «المَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» را از ابن عباس نقل می کند.^۱ به نظر می رسد، نقل این گزارش، توسط افرادی چون او و به نوعی ورود بیش از پیش این گزاره در مباحث مهدویت، موجب اعتباربخشی و پیوند ویژه این گزاره با موضوع مهدویت شده است. با نزدیک تر شدن به زمان حاضر، گزاره مورد بحث، در گستره ای وسیع تر نقل شده است. صاحب کتاب الامام المهدي عند اهل السنة می نویسد:

باید بزرگانی در این حدیث و سیاق آن - که مهدی عجل الله فرجه را وسط امت و عیسی عجل الله فرجه را آخرین امت معرفی می کند - اندیشه کنند. بنده در عین سعی و تلاش برای فهم و تحقیق این حدیث، تمکن کافی نیافتم.^۲

در حاشیه کتاب عقد الدرر فی أخبار المنتظر - که به نظر، دیدگاه مصحح کتاب است -

۱. ینایع المودة، ج ۳، ص ۲۹۸.

۲. الإمام المهدي عند أهل السنة، ج ۱، ص ۲۵۳.

چنین آمده است:

شاید معنای حدیث - خدا داناتراست - این باشد که هنگامی که مهدی علیه السلام ظهور کند، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیروی می‌کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین این امت است و عیسی علیه السلام از مهدی علیه السلام تبعیت می‌کند؛ زیرا عیسی علیه السلام آخرین امت است و آنچه در روایات مبنی بر اقتدای عیسی علیه السلام به مهدی علیه السلام آمده است، بر این معنا شهادت می‌دهد.^۱

سید محسن امین می‌گوید:

منظور از وسط بودن، یعنی مهدی قبل از عیسی علیه السلام خواهد بود و لذا منظور از وسط، وسط حقیقی نیست. عیسی علیه السلام پس از خروج مهدی علیه السلام نزول می‌کند و این مسئله با وجود مهدی علیه السلام منافاتی ندارد و دلالتی بر این که عیسی علیه السلام بعد از مهدی علیه السلام خواهد بود نیز ندارد.^۲

پژوهشگر دیگری می‌نویسد:

منظور از وسط یا اوسط، بهترین امت یا خیر امت نیست، بلکه مقصود، معنای ظاهری آن یعنی بین اول و آخر است.^۳

وی توضیح می‌دهد:

این که پیامبر صلی الله علیه و آله، نخستین امت باشد واضح است و بودن مهدی علیه السلام در میانه امت، متولد شدن ایشان در سال ۲۵۶ هجری است و او باقی است تا هنگامی که ظهور کند؛ اما منظور از آخر بودن عیسی علیه السلام، فرود آمدن وی به زمین پس از ظهور مهدی علیه السلام است. بنابراین، با وجود این سه نفر، هلاکتی در کار نیست و خداوند به برکت ایشان، عذاب دنیوی را دفع می‌کند یا منظور این است که با وجود این سه نفر، این امت گمراه نمی‌شود و حیات اجتماعی‌اش از بین نمی‌رود.^۴

جای بسی تعجب است که این عالمان متأخر شیعی به آنچه در کتاب‌های خود شیعه و آنچه از شیخ صدوق در این زمینه آوردیم، کم توجه بوده و در عین حال به آنچه در منابع ضعیف تر نقل شده اهتمام ورزیده و به دنبال توجیهاات معنایی برای آن نیز برآمده‌اند. به نظر،

۱. عقد الدرر، ص ۱۹۷.

۲. أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۵۴.

۳. المهدي، ص ۱۰۰-۱۰۱.

۴. همان.

نبود نامی از امام مهدی علیه السلام در روایت صدوق، موجب شده تا آن‌ها این نقل را - که حاوی نام مهدی علیه السلام بوده - ترجیح دهند. از این رو، شایسته بود ایشان به جای توجیه معنایی عبارت «المَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا»، به متن معیار معرفی شده در ضمن احادیث شیعه که آن را عالمانی چون شیخ صدوق روایت کرده‌اند، توجه بیشتری می‌داشتند و همان متن را مورد پذیرش قرار می‌دادند.

۳. جمع بندی

یکی از اصول مهم در فهم احادیث، تشکیل خانواده حدیث است. ابتدای این اصل بر این امر مهم است که نباید روایتی را بدون لحاظ سایر روایات هم خانواده و قریب المضمون آن تحلیل کرد.^۱

در جوامع روایی فریقین، روایات بسیاری درباره اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به حضرت مهدی علیه السلام وارد شده است. به نظر، باید روایات مورد بحث در این نوشتار را در کنار این دسته از روایات قرار داد و آنگاه نتیجه‌گیری کرد. اخبار نمازگزاردن و اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به حضرت مهدی علیه السلام به طرق مختلف نقل شده است.^۲ این اخبار در منابع روایی اهل سنت بازتاب ویژه‌ای داشته و راویان و محدثان بسیاری آن را نقل کرده و برخی آن‌ها را متواتر به شمار آورده‌اند.^۳

در این میان، دو روایات احمد بن حنبل از جابرو بخاری از ابوهریره با توجه به مبانی اهل سنت صحیح به شمار می‌روند.^۴

کثرت نقل آن در میان روایات شیعه نیز ارزش و جایگاه ویژه آن را نشان می‌دهد.

به باور نگارنده، بین این دسته روایات می‌توان بدین‌گونه جمع کرد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام یعنی دوازده امام، نخستین افراد این امت هستند و عیسی علیه السلام به عنوان آخرین فردی است که از آسمان فرود می‌آید و به مهدی علیه السلام اقتدا می‌کند. بنابراین، با توجه به روایاتی که به نزول عیسی علیه السلام پس از ظهور امام مهدی علیه السلام اشاره دارند، پذیرش قولی که عیسی علیه السلام را آخرین امت به شمار آورده، با چالشی مواجه نیست؛ اما اگر منظور آن باشد که عیسی علیه السلام خود به عنوان منجی مطرح است؛ چنان‌که

۱. رک: درسنامه فهم حدیث، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۴۹.

۳. فتح الباری، ج ۶، ص ۴۹۳-۴۹۴.

۴. رک: «اعتبارسنجی روایات اقتدای مسیح به مهدی علیه السلام در منابع روایی اهل سنت»، ص ۲۹۳.

قرآنی در برخی از روایات اهل سنت بر آن گواهی می‌دهد.^۱

با توجه به روایات اقتدا و سایر روایات مهدویت، نمی‌توان عیسی علیه السلام را به عنوان آخرین امت به معنای یادشده به شمار آورد.

در واقع از جمع‌بندی این روایات چنین استفاده می‌شود که حضرت مهدی علیه السلام با توجه به این‌که در زمره امامان دوازدهگانه است، نیازی نبوده تا در این روایات به عنوان «اوسطها/ وسطها» یا حتی «آخرها» مطرح باشد؛ زیرا مطابق روایات، وی ظهور می‌کند و سپس عیسی مسیح علیه السلام به عنوان آخرین امت، از آسمان فرود آمده و بر امام علیه السلام اقتدا خواهد کرد.

۴. نتیجه‌گیری

در این تحقیق به گزاره «كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ أَخْرَهَا» و سایر گونه‌های روایی آن توجه شد و در نهایت نتایج ذیل حاصل گردید:

- به نظر می‌رسد، متن معیار و اصیل این روایت، در میان فریقین به دو صورت نقل شده است: نخست، گزارشی که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله و دوازده امام به عنوان اولین این امت و عیسی مسیح علیه السلام، آخرین آن معرفی شده است که عمدتاً آن را در کتاب‌های روایی شیعه، البته با سندی که از طریق زیدیه رسیده است، مشاهده می‌کنیم. گونه دیگر - که بیشتر در کتاب‌های اهل سنت بازتاب یافته است - حکایت از اول بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و آخر بودن عیسی علیه السلام دارد؛ هرچند این گزاره نیز از مشکلات سندی رنج می‌برد و برخی آن را تضعیف نموده‌اند.

- هریک از گونه‌های معرفی شده را باید در چارچوب گفتمان حاکم بر آن تحلیل کنیم. گزاره مطرح در حدیث اهل سنت، ضمن رویارویی مسلمانان با مسیحیان روم در نبرد موته قرار می‌گیرد و متن موجود در احادیث شیعه نیز به خوبی از طرح این گزاره در ضمن باور به امامت به عنوان مهم‌ترین امر در گفتمان شیعی حکایت دارد.

- در این میان، گزارشی که شامل عبارت «الْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهَا» است، ساختگی به نظر می‌رسد. این پنداره با توجه به نقل این افزوده از جانب ابن عباس و دقت در این مسئله که عباسیان، بعدها سخنانی را به دروغ به وی نسبت دادند، تقویت شده و بعید نیست، این اضافه در چارچوب ادعای دروغین عباسیان برای پیوند مصداقی آنان با مهدویت شکل گرفته باشد.

۱. رک: صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۶۸.

کتابنامه

- إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، محمد بن حسن حر عاملى، بيروت، اعلمى، ۱۴۲۵ق.
- أضواء على السنة المحمدية، محمود ابوريه، القاهرة، دار المعارف، ۱۹۶۷م.
- أعيان الشيعة، محسن امين، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
- إلزام الناصب فى إثبات الحجة الغائب، يزيدى حائرى، قم، مؤسسة الأعلمى، ۱۴۲۲ق.
- امامت از دیدگاه اماميه و زيديه، مسعود سلطانى، قم، انتشارات دانشگاه اديان و مذاهب، ۱۳۸۷ش.
- الإمام المهدي عند أهل السنة، مهدي فقيه ايمانى، اصفهان، مكتبة الإمام أميرالمؤمنين، بى تا.
- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.
- بهجة النظر فى إثبات الوصاية و الإمامة للأئمة الإثنى عشر، هاشم بن سليمان بحراني، مشهد، بنياد پژوهش هاى اسلامى، ۱۴۲۷ق.
- البيان فى أخبار صاحب الزمان، محمد بن يوسف گنجى شافعى، تهران، دار إحياء تراث أهل البيت (عليه السلام)، ۱۳۶۲ش.
- تاريخ بغداد، ابواحمد بن على خطيب بغدادى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۷ق.
- تاريخ سياسى اسلام، رسول جعفریان، ج ۱، قم، دليل ما، ۱۳۸۹ش.
- التفسير و المفسرون فى ثوبه الغشيب، محمد هادى معرفت، مشهد، الجامعة الرضويه، ۱۴۱۸ق.
- تهذيب الكمال، يوسف بن عبدالرحمن مزى، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۰ق.
- الثقات، ابن حبان، الهند، دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۹۳ق.
- جامع الاصول فى أحاديث الرسول، مبارك بن محمد ابن اثير، مكتبة الحلوانى، ۱۴۳۱ق.
- جامع البيان عن تأويل آى القرآن، محمد بن جرير طبرى، القاهرة، دار هجر، ۱۴۲۲ق.
- الحاوى للفتاوى، جلال الدين سيوطى، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر، ۱۴۲۴ق.
- حلية الأبرار فى أحوال محمّد و آله الأطهار (عليه السلام)، هاشم بن سليمان بحراني، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.

- الخصال، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ ش.
- درسنامه فهم حدیث، عبدالهادی مسعودی، قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۹ ش.
- دلائل الإمامة، محمد بن جریر طبری آملی، قم، بعثت، ۱۴۱۳ ق.
- رجال الطوسی، محمد بن حسن طوسی، قم، جماعة المدرسين، ۱۴۲۷ ق.
- رجال العلامة الحلی، حسن بن یوسف حلی، قم، دارالزخائر، ۱۴۱۱ ق.
- رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۵ ش.
- روش نقد و بررسی روایات مهدویت، خدامراد سلیمیان، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۶ ش.
- سلسلة الأحادیث الضعيفة و أثرها السيئ في الأمة، ناصرالدين الألباني، الرياض، مكتبة المعارف، ۱۴۱۲ ق.
- السنن الواردة في الفتن و غوائلها و الساعة و أشراطها، عثمان بن سعيد داني، الرياض، دارالعاصمة، ۱۴۱۶ ق.
- صحيح البخاري، محمد بن اسماعيل بخاري، تحقيق: جمعی از دانشمندان، مصر، السلطانية، ۱۴۲۲ ق.
- صحيح و ضعيف الجامع الصغير و زيادته، جلال الدين سيوطي، مع حكم الشيخ ناصر الالباني، بی تا.
- الصراف المستقيم إلى مستحقى التقديم، علی بن محمد عاملی نباطی، نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۴ ق.
- ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ناصرالدين الألباني، المكتب الإسلامی، ۱۴۳۴ ق.
- الطبقات الكبرى، ابو عبد الله ابن سعد، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۰ ق.
- عقد الدرر في أخبار المنتظر ﷺ، يوسف بن يحيى مقدسى شافعي، قم، مسجد جمكران، ۱۴۲۸ ق.
- عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار، ابن بطريق، قم، جماعة المدرسين، ۱۴۰۷ ق.

- عيون اخبار الرضا، محمد بن على بن بابويه، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
- الغيبة، محمد بن حسن طوسى، تحقيق: عبادالله تهرانى، قم، دارالمعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
- فتح البارى بشرح صحيح البخارى، ابن حجر عسقلانى، بيروت، دارالمعرفة، ۱۳۷۹ق.
- الفتح الكبير فى ضم الزيادة إلى الجامع الصغير، جلال الدين سيوطى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۲۳ق.
- الفتن، نعيم بن حماد، تحقيق: الزهيرى، القاهرة، مكتبة التوحيد، ۱۴۱۲ق.
- فضائل امير المؤمنين عليه السلام، احمد بن محمد بن عقده، قم، دليل ما، ۱۴۲۴ق.
- الفهرست، محمد بن حسن طوسى، قم، مكتبة المحقق الطبائى، ۱۴۲۰ق.
- كفاية الأثر فى النصّ على الأئمة الإثني عشر، على بن محمد خزاز قمى، قم، بيدار، ۱۴۰۱ق.
- كمال الدين و تمام النعمة، محمد بن على بن بابويه، تهران، اسلاميه، ۱۳۹۵ق.
- مختصر البصائر، حسن بن سليمان حلى، قم، مؤسسة النشر الإسلامى، ۱۴۲۱ق.
- المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله حاكم نيشابورى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۱ق.
- مشكاة المصابيح، محمد بن عبدالله خطيب تبريزى، تحقيق: البانى، بيروت، المكتب الإسلامى، ۱۹۸۵م.
- المصنف، عبدالله بن محمد ابن أبى شيبة، تحقيق: الحوت، لبنان، دارالتاج، ۱۴۰۹ق.
- المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، ابن حجر عسقلانى، السعودية، دارالعاصمة، ۱۴۱۹ق.
- معجم أحاديث الإمام المهدي، على كورانى عاملى، ج ۱، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
- معجم الشيوخ، على بن حسن ابن عساكر، دمشق، دارالبشائر، ۱۴۲۱ق.
- مقاتل الطالبين، على بن حسين ابوالفرج اصفهانى، قم، دارالكتاب للطباعة والنشر، ۱۳۸۵ق.
- مناقب أمير المؤمنين على بن أبى طالب، على بن محمد ابن المغازى، صنعاء، دارالآثار، ۱۴۲۴ق.

منطق فهم حدیث، سید محمد کاظم طباطبایی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۳ ش.

منهاج السنة النبویة، عبدالسلام بن عبدالله بن تیمیه، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ۱۴۰۶ ق.

موسوعة فی أحادیث الإمام المهدي الضعيفة و الموضوعة، عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی، السعودية، المكتبة المكية، بی تا.

المهدی، صدرالدین صدر، کویت، مكتبة المنهل، ۱۳۹۸ ق.

مهدیان دروغین، رسول جعفریان، تهران، نشر علمی، ۱۴۰۰ ش.

المهدی المنتظر فی ضوء الأحادیث و الآثار الصحيحة، عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی، السعودية، المكتبة المكية، ۱۴۲۰ ق.

نوادر الأصول فی أحادیث الرسول، محمد بن علی حکیم ترمذی، تحقیق: عبدالرحمن عمیره، بیروت، دارالجيل، ۱۴۳۱ ق.

ویژگی های شیعی امام مهدی علیه السلام در روایات اهل سنت، سعید آذرشین فام، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۵ ش.

ینابیع المودة لذوی القربی، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، قم، منظمة الاوقاف والشؤون الخيرية، ۱۴۲۲ ق.

«اعتبارسنجی روایات اقتدای مسیح به مهدی علیه السلام در منابع روایی اهل سنت»، محمد امیری قوام و دیگران، مشرق موعود، ش ۴۶ (۱۳۹۷)، ص ۳۱۶-۲۹۳.

«حضرت عیسی علیه السلام در گفتن حدیثی شیخ صدوق»، حسین براتی و دیگران، معرفت ادیان، ش ۵۹ (۱۴۰۳)، ص ۱۹-۳۶.

«شام بزرگ»، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، درس هایی از مکتب اسلام، دی ۶۶، سال ۲۷، ش ۸، ص ۶-۵۴.